

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابو سفیان

نویسنده : زیر نظر سید محمد رضا آقامیری

منبع : کتابخانه فکر سحر تبیلن

www.IRPDF.com

بزرگترین منبع کتابهای الکترونیکی رایگان

فهرست

ابو سفیان

ابوسفیان

- او سرکرده بنی امیه بود که جنگهای بسیاری را رهبری کرد .
همسرش، "هند" همان کسی بود که بدن شهدای جنگ "احد"، از جمله بدن مطهر "حمزه سیدالشهدا" را قطعه قطعه کرد و از تکه‌های بدن آنان گردنبد و خلخال ساخت! آنان شب و روز خود را با کینه اسلام می‌گذراندند و دشمنی با خدا و رسول با گوشت و خون آنان عجین شده بود .
در واقعه فتح مکه می‌خوانیم که عباس، عموی رسول خدا (ص)، ابوسفیان را نزد آن حضرت می‌برد و می‌بینیم که رسول خدا (ص) به ابوسفیان چنین می‌فرماید

- آیا هنوز نفهمیده‌ای که هیچ معبودی غیر از خداوند نیست؟ - پدر و مادرم فدای تو باد! تو چقدر بردبار و کریم و خویشاوندپروری! به خدا قسم اگر معبود دیگری غیر از او بود، الآن برای ما سودی داشت! - وای بر تو! آیا وقت آن نرسیده است که بفهمی من رسول خدا هستم؟ - پدر و مادرم فدای تو باد! تو چقدر بردبار و کریم و خویشاوندپروری! هنوز در دلم، نسبت به این مسأله، تردیدی وجود دارد .

در اینجا عباس به او گوشزد می‌کند که جانش در خطر است و می‌گوید: "وای بر تو! قبل از آن که گردنت را بزنند، ایمان بیاور!" و بدین ترتیب ابوسفیان ساعاتی پیش از فتح مکه، از بیم جان، نه از روی باور، مسلمان می‌شود؟ این منافق پس از آنکه حکومت عثمان را درک می‌کند، در حالی که سنین پیری را می‌گذراند، می‌گوید: "ای بنی امیه! خلافت را همچون تویی بین خودتان بگردانید! قسم به آن که ابوسفیان به او قسم می‌خورد، من همیشه آرزو داشتم خلافت به شما برسد و از این پس هم خلافت میراث فرزندان شما خواهد بود!" و در حضور عثمان نیز می‌گوید: "خداوندا! کار را بر طبق دوران جاهلیت و پایه‌های حکومت را برای بنی امیه قرار ده!" و عثمان به چنین کسی که کفر صریح خود را آشکار می‌کند، دویست هزار درهم (یا دینار) از بیت المال بخشید! ولید بن عقبه - مردی فاسق، فاجر و شرابخوار! ولید، بزرگ شده دوران جاهلیت بود .

پدرش "عقبه بن ابی معیط" کسی بود که زباله بر در خانه رسول خدا (ص) می‌ریخت تا آن حضرت را بیازارد و بر چهره‌اش آب دهان می‌انداخت .

پیامبر (ص) نیز به او می‌فرمودند: "اگر تو را آن طرف کوههای مکه بباهم، گردنت را می‌زنم!" هنگامی که کفار قریش برای جنگ بدر بیرون می‌رفتند، ابتدا عقبه از ترس خارج نشد، ولی اصرار کفار سبب شد که او نیز فریب بخورد و به جنگ بیاید .

در این نبرد، عقبه به اسارت درآمد و رسول خدا (ص)، علی (ع) را مأمور کردند تا گردن او را قطع کند .
ولید، فرزند عقبه از اینجا کینه اسلام را به دل گرفته بود و خود را موظف می‌دانست انتقام پدرش را بگیرد .
در تاریخ آمده است که پس از نبرد مسلمین با طایفه "بنی المصطلق" و اسلام آوردن آنان، رسول گرامی (ص) ولید بن عقبه را نزد آنان فرستاد .

بنی المصطلق چون شنیدند که فرستاده رسول خدا (ص) به طرف آنان می‌آید، به استقبالش رفتند، اما ولید ترسید و بازگشت و نزد رسول خدا (ص) آمد و به دروغ گفت: "بنی المصطلق خواستند مرا بکشند و از دادن زکات نیز امتناع کردند!" این خبر به بنی المصطلق رسید و آنان نمایندگانی را نزد پیامبر فرستادند و گفتند: "ای رسول خدا! ما شنیدیم که فرستاده شما نزد ما می‌آید .

لذا بیرون آمدیم تا او را احترام کنیم و زکات خود را بپردازیم، اما او به سرعت بازگشت، سپس خبردار شدیم که او ادعا کرده که ما می‌خواستیم با او بجنگیم .

به خدا قسم منظور ما این نبود!" به دنبال این واقعه، خداوند آیه‌ای در نکوهش ولید نازل کرد: "یا ایها الذین آمنوا إن جاءکم .

: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فاسقی، خبری برای شما آورد، آن را مورد تحقیق و بررسی قرار دهید تا مبدا از روی نادانی، کسانی را مورد تعرض قرار دهید و بعد (که معلوم شد خبرش دروغ بوده است) از کرده خود پشیمان شوید" (سوره "حجرات"، آیه ۶) .

بدین ترتیب، خداوند در کتابش از ولید با لقب "فاسق" یاد می‌کند و سخن او را بی‌اعتبار می‌شمرد . این فاسق، در دستگاه عثمان، برای خود جای پای باز می‌کند و پس از عزل "سعد بن ابی وقاص" از امارت کوفه، به جای او منصوب می‌شود .

در کوفه، ولید مبلغ گزافی از خزانه بیت المال وام می‌گیرد و موقعی که خزانه‌دار شهر، "عبدالله بن مسعود" مبلغ را از او مطالبه می‌کند، او نامه‌ای به عثمان می‌نویسد و از عبدالله شکایت می‌کند .

پاسخ عثمان، خطاب به عبدالله بن مسعود چنین است: "تو خزانه‌دار ما هستی، پس بر ولید به خاطر آنچه از بیت‌المال برداشته است سخت‌گیری نکن!" عبدالله بن مسعود در همین هنگام از مقام خود استعفا می‌کند و می‌گوید: "من فکر می‌کردم خزانه‌دار مسلمین هستم .

حالا که معلوم شد خزانه‌دار شما هستم، به این سمت احتیاجی ندارم!" ولید مردی فاسق و شارب‌الخمیر بود . فسق و فجور او تا به آنجا رسید که روزی از سر مستی نماز صبح را بجای دو رکعت، چهار رکعت خواند و در رکوع و سجود می‌گفت: "شراب بنوش و به من بنوشان!" سپس محراب را به نجاست آلوده کرد و گفت: "آیا باز هم نماز بخوانم؟" عبدالله بن مسعود پاسخ داد: "خدا تو و آن کسی که تو را به سوی ما فرستاده است خیر ندهد!" به دنبال این حادثه، عده‌ای از مردم کوفه نزد عثمان رفتند و از ولید شکایت کردند و به شرب خمر او شهادت دادند .

عثمان گفت: "از کجا می‌دانید او شراب نوشیده است؟" مردم گفتند: "این، همان شرابی است که ما هم در دوران جاهلیت می‌نوشیدیم (چطور آن را شناسیم!)" سپس انگشتر ولید را که در حال مستی از دستش درآورده بودند و او اصلاً متوجه نشده بود نشان عثمان دادند .

اما عثمان مردم را از خود راند و به شهادت آنان ترتیب اثر نداد .

مردم نزد امیرالمؤمنین (ع) رفتند و به ایشان از عثمان شکایت کردند .

علی (ع) با حالتی عصبانی و غضب‌آلود نزد عثمان آمدند و فرمودند: "آیا شهادت شهود را رد می‌کنی و حدود الهی را جاری نمی‌سازی؟" عثمان ترسید و گفت: "نظر شما چیست؟" علی (ع) فرمودند: "باید دنبال رفیقت بفرستی، اگر در مقابل او نیز شهادت دادند و او عذر موجهی نداشت، بر او حد جاری کنی!" عثمان نیز بناچار پذیرفت و ولید را احضار کرد.

شاهدان در برابر او شهادت دادند.

او نتوانست عذری بیاورد و قرار شد بر او حد جاری شود.

اما کسی از ترس عثمان، جرأت اجرای حد را نداشت.

در این هنگام علی (ع) تازیانه را گرفتند و به طرف ولید رفتند.

ولید از ترس شروع به ناسزا گفتن کرد، ولی امیرالمؤمنین (ع) او را بر زمین زدند و تازیانه را بالا بردند.

عثمان ناگهان فریاد زد: "تو حق نداری این کار را بکنی!" ولی حضرت به او اعتنا نکردند و پاسخ دادند: "چرا، حق دارم."

بدتر از آن کار این است که فسقی انجام شود و حق الهی از ناحق گرفته نشود!" و او را حد زدند.

عثمان نیز علی رغم میل باطنیش، ولید را از حکومت کوفه عزل کرد.